

جلسه سوم

ایمان از روی آگاهی

شنبه ۳۰ شهریور ۱۳۵۳

۴ رمضان المبارک ۱۳۹۴



برای دریافت صوت جلسه
روی این نشان بزنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٦٠﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ
اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي
خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦١﴾

سوره مبارکه آل عمران

با توجه به چند آیه‌ای که امروز ما تلاوت می‌کنیم و در آن ورقه نوشته شده است، دو، سه حقیقت دیگر در زمینه ایمان به دست می‌آید. اولاً ایمان یک خصلت برجسته پیامبران خدا و مؤمنان و دنباله‌روان آنهاست؛ ایمان داشتن، باورداشتن به رسالت خود. فرق میان رهبران الهی و رهبران سیاستمدار جهانی در همین جاست. رهبر الهی مانند راهرو این راه، به آنچه می‌گوید، به گامی که برمی‌دارد، به راهی که می‌پیماید، با همه وجودش صمیمانه مؤمن است. درحالی‌که سیاستمداران عالم، احیاناً سخنان زیبایی و بیانات دلکش و شیوایی ممکن است داشته باشند، اما به آنچه می‌گویند، ایمان، یا ایمان به قدر لازم ندارند.

نقل کرده‌اند از رهبران یکی از بزرگ‌ترین کشورهای بلوک شرق^۱ با داعیه‌های

۱. اصطلاحی که به کشور کمونیستی شوروی و کشورهای متحد آن داده شده بود.

الحادی‌شان و با فرهنگ و مکتبی که هر فکر غیرمادی را به شدت محکوم می‌کند، از اینها نقل کرده‌اند که پس از استقلال هندوستان، برای اینکه دل میلیون‌ها تودهٔ هندی تازه به استقلال رسیده را به دست بیاورند، در سفری که به سرزمین هندوستان انجام دادند، هندوها و هندی‌ها عموماً با کمال تعجب نگاه کردند، دیدند بر روی پیشانی رهبران این کشورِ کمونیستی نقش تیلاک هست. تیلاک یا تیلک یکی از رهبران آزادی‌خواه هندوستان بود که روحانی بود. یکی از روحانیون بزرگ هندو بود که پیشوا و پیشرو انقلاب هندوستان در یک قطعه‌ای از زمان به شمار می‌آمد. بد نیست این را به شما عرض کنم در حاشیهٔ این حرف‌ها - که البته ارتباطی به مطلب مورد بحث من ندارد، اما دانستنش بد نیست - نهضت هندوستان که از روز شکوفایی‌اش تا روز نتیجه‌گیری‌اش نود سال تمام طول کشیده؛ از اول تا آخر، رهبران اساسی‌اش روحانیون بودند. یا روحانیون مسلمان مثل مولانا شاه محمود دهلوی، مولانا محمود الحسن^۱، مولانا ابوالکلام آزاد^۲

۱. مولانا محمود الحسن (۱۸۵۱-۱۹۲۰م) معروف به پدر هند (شیخ‌الهند)، اولین دانشجوی مدرسهٔ علمیهٔ معروف دیوبندی هند و شاگرد مولانا احمد رشیدگنگوبی که بعدها عهده‌دار مدیریت مدرسه شد. ایشان از رهبران مسلمانان هند در مبارزه با استعمار انگلستان بود که بارها به زندان و تبعید محکوم شد. او مبدع نظریهٔ نهضت عدم همکاری با انگلیس بود.

۲. ابوالکلام محیی‌الدین احمد (۱۸۸۸-۱۹۵۹م) متخلص به آزاد، از علما و رهبران مبارز مسلمانان هند است. او فعالیت مبارزاتی خود را با انتشار هفته‌نامهٔ الهلال آغاز کرد. در ادامه مدرسهٔ دارالارشاد را تأسیس کرد. حکومت مدتی بعد مدرسه را تعطیل و او را به منطقه‌ای کوهستانی تبعید کرد. بعد از تبعید، در کنار گاندی در صف مبارزه با استعمار ایستاد. بعد از استقلال هند، مسئولیت وزارت آموزش و تحقیقات علمی هند را عهده‌دار شد.

مولانا محمدعلی، مولانا شوکت‌علی،^۱ که مولانا یعنی آیت‌الله، مولانا در تعبیر مسلمانان هند، یک چیزی معادل حضرت آیت‌اللهی است که ما داریم، آیت‌الله محمدعلی، آیت‌الله شوکت‌علی، آیت‌الله ابوالکلام، آیت‌الله محمود الحسن، این آیت‌الله‌ها رهبران بزرگ نهضت هندوستانند از طرف مسلمان‌ها؛ از طرف هندوها ماهاتما گاندی یک روحانی هندو، یک روحانی چینی و وابسته به مکتب جینیزم^۲ بود.

عرض کنم که تیلاک یک روحانی هندو، با عظمتی بسیار شگفت‌آور بود. خیلی مرد عجیبی بوده این تیلاک، که البته در اثنای نهضت و قبل از استنتاج نهضت مُرد، از دنیا رفت و ندید آزادی هندوستان را. اما سی سال، چهل سال بعد از مرگ او، آن کسانی که او پروریده بود، شربت شیرین و گوارای آزادی را چشیدند و نقشی به نام نقش تیلاک، به یادبود آن مرد آزادی‌خواه بزرگ، که روحانی بود، به جای ماند. این نقش، نقش روحانی است، یک جنبه روحانیت و معنویت در آن هست، جنبه

۱. مولانا شوکت‌علی (۱۸۷۳-۱۹۳۸م) و مولانا محمدعلی (۱۸۷۸-۱۹۳۱م) دو برادر از علمای شیعه هند بودند که در جریان جنگ جهانی اول، در حمایت از پادشاه امپراتوری عثمانی، جریانی به نام «نهضت خلافت» به راه انداختند. آنها در ادامهٔ مبارزات خود، همراه با گاندی علیه استعمار انگلستان به‌پاخاستند و تلاش فراوانی برای اتحاد مسلمانان و هندوها انجام دادند.

۲. مکتبی عرفانی و قدیمی‌تر از بودیسم که پیروان آن متضمن پیمان‌هایی هستند از جمله: تعهد بر عدم کشتن و آزردن جانوران، خودداری از گفتار و کرداری که منجر به خشم و دروغ شود، عدم دست‌درازی به اموال دیگران، حرام کردن لذات جنسی بر خود، ترک هرگونه دلبستگی اندک یا بسیار به اشیاء، اعم از جاندار یا بی‌جان.

ماوراءالطبیعه‌ای در این هست؛ چون خود تیلاک یک نفری بوده که دارای مقامات روحانی بوده از نظر هندوها. دیدند که رهبران مادی شوری که حالا آمدند به هندوستان، برای جلب توجه عامه مردم، نقش تیلاک روی پیشانی‌شان رسم کردند؛ یعنی ما هم بله، یعنی ما هم با شما در این زمینه همفکریم، درحالی‌که ادعاهایشان این سخن را تخطئه می‌کرد و مکتبشان تخطئه می‌کند.

شان یک عده رهبر سیاستمدارِ دور از مسئولیت‌های معنوی و ایمانی و الهی همین است. اما پیغمبران خدا نه، به آنچه گفته‌اند، با تمام وجودشان مؤمن بوده‌اند؛ به آنچه مردم را به آن دعوت کرده‌اند، خود پیش از همه، شتابان رسیده‌اند. معنی ندارد که من پای قُلَّة کوه پَلَمَم و بخوابم، عطش تمام وجود مرا بپژمرد و بی‌فُسرَد، بعد به شما بگویم آقایان، آن بالای کوه یک آب خوشگوارِ هست، بدوید، بروید، زود باشید، شتابان باشید، سارِ عوا، سابقوا؛ خود من از اینجا جُنُب نخورم. حق دارند همه بگویند اگر راست می‌گفتی، اگر از وجود چشمه گوارایی خبر می‌داشتی، خودت هم که از تشنگی داری می‌سوزی بیچاره! خودت حرکت می‌کردی؛ پس دروغ می‌گویی، پس معتقد نیستی به آنچه می‌گویی. رهبران الهی پیش از همه، همچون پیش‌آهنگان یک راه، پرچم به دست، گام در راه، استوار، مشغول حرکت بودند و می‌رفتند، از همه جلوتر خودشان بودند. ابراهیم خلیل‌الرحمان می‌گوید اول کسی که اسلام آورد و درمقابل تو، پروردگارا، رام شد، خود من بودم بعد از من دیگر مردم، دنبال من سایر خلق‌الله

بودند. این خاصیت رهبران الهی است. رهبر الهی این جور باید باشد و این جور است. پیغمبر اکرم در مهم‌ترین و خطرناک‌ترین حادثه‌های صدر اسلام خودش بود. درست است که عبدالله مسعود^۱ کتک می‌خورد، درست است که خَبَّاب^۲ شکنجه می‌شد، درست است که عمار یاسر^۳ زیر شکنجه می‌افتاد، اما شکنجه خود پیغمبر از اینها کمتر نبود و بیشتر بود.

۱. ایشان از اولین افرادی است که به پیامبر ایمان آورد و بین ایمان‌آوردگان، اولین کسی است که در مکه و برای دعوت قریش به اسلام، آیات قرآن را تلاوت می‌کرد. پس از تحمل شکنجه‌های بسیار، به دستور پیامبر به حبشه هجرت کرد. در زمان خلیفه دوم، همراه با عمار یاسر، به عنوان آموزگار قرآن به کوفه فرستاده شد. به دلیل مخالفت‌هایش با حاکم کوفه در زمان عثمان، به مدینه آورده شد. عبدالله مسعود سرانجام در سال سی‌ودو هجری بر اثر بیماری عارض از ضرب و شتم عمال خلیفه از دنیا رفت.

۲. خَبَّاب بن اُرت، اهل نبطیه و از بردگانی بود که به ندای پیامبر لبیک گفت و با وجود شکنجه‌های بسیار، در کنار ایشان ماند. در جنگ‌های صفین و نهروان همراه امیرالمؤمنین بود. حضرت پس از وفات او، در کلامی - حکمت ۴۲ نهج البلاغه - در وصفش چنین فرمودند: «خدا خَبَّاب را رحمت کند که با رغبت اسلام آورد، برای اطاعت از فرمان خدا هجرت کرد، به مقدار کفایتش قناعت ورزید، از خداوند خشنود بود، و زندگی‌اش را با جهاد سپری کرد.»

۳. او به همراه پدرش یاسر و مادرش سمیه آیین اسلام را پذیرفتند. عمار درحالی‌که پدر و مادرش در زیر شکنجه جان باخته بودند، از پیامبر برائت جست تا در امان بماند. آن‌گاه این آیه نازل شد: «...مگر آن‌کس که مجبور شده و قلبش مطمئن به ایمان است.» عمار پس از رحلت پیامبر در کنار امیرالمؤمنین باقی ماند. وی در زمان خلیفه دوم، مدتی فرماندار کوفه بود که با بدگویی عده‌ای، خلیفه او را خلع کرد. او نقشی مؤثر در تجهیز سپاه حضرت در جنگ جمل و پاسخ به شبهات سپاهیان آن حضرت در نبرد صفین داشت. عمار در سن نودویک سالگی، در نبرد صفین به شهادت رسید.

وضع پیغمبر را اگر مقایسه کنید با وضع این مسلمانان پاکباز پیرامونش، می‌بینید که شدت عمل نسبت به خود رسول‌الله از آنها بیشتر و طاقت‌فرساتر بوده؛ پیش‌قدم، پیش‌گام.

ایمان از جمله خصوصیات است که در پیامبران خدا هست و اینجا ایمان یعنی باور، قبول و پذیرش با تمام وجود، باور به آنچه می‌گوید. نشانه باورداشتن هم این است که خود، پیشاپیش دیگران در آن راه گام برمی‌دارد و حرکت می‌کند؛ لذا آیه قرآن به ما این جور می‌آموزد، می‌فرماید: **«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»**^۱ ایمان آورده است پیامبر به آنچه نازل شده است به‌سوی او از پروردگارش، **«وَالْمُؤْمِنُونَ»** مؤمنان و گرویدگان به او، آن افراد برجسته‌ای که پیرامون او را گرفتند و بلندگوهای دعوت او شدند نیز چنینند، **«كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ»** همگی یا هریک، ایمان آوردند به خدا، خدا را قبول کردند، باورشان آمد، **«وَمَلَائِكَتِهِ»** و فرشتگان خدا **«وَكُتُبِهِ»** و کتاب‌های آسمانی از آغاز تا انجام یکسره، **«وَرُسُلِهِ»** و همه پیامبران او را. ایمان پیغمبر و یارانش به همگان است، چون راه یک راه است،

در این ره انبیا چون ساریباند دلیل و رهنمای کاروانند^۲

همه ساریبان یک قافله، قافله‌سالار یک راه، راهبران به‌سوی یک هدف،

۱. سوره مبارکه بقره / آیه ۲۸۵

۲. یکی خط است از اول تا به آخر / بر او خلق جهان گشته مسافر

در این ره انبیا چون ساریباند / دلیل و رهنمای کاروانند

وز ایشان سید ما گشته سالار / هم او اول هم او آخر در این کار (شیخ محمود

شبستری)

با مردم همه‌جا، همه همراه بوده‌اند و به‌سوی یک مقصد پیش می‌تازیده‌اند. **«لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»** - این از زبان مؤمنین است - ما تفاوت نمی‌گذاریم میان هیچ‌یک از پیغمبرانش. برای ما عیسی محترم است، همچنان که موسی، همچنان که ابراهیم، همچنان که ادريس،^۱ همچنان که یعقوب، همچنان که جرجیس،^۲ همچنان که نوح، همچنان که تمام پیامبران از آغاز تا انجام؛ همه مأموران خدا بودند، مأموران یک هدف، مبشّران یک سعادت و یک بهشت، همه بر روی یک خط. **«لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»** تفاوت نمی‌گذاریم میان هیچ‌یک از پیامبرانش. (در بحثی که در زمینه اعتقاد به نبوت در همین سلسله ان‌شاءالله در روزهای دیگر خواهیم کرد، در وقت و نوبت خود، ممکن است به این مسئله هم اشاره‌ای بکنم.)

«وَقَالُوا» دقت کنید به این دو، سه جمله که برای مطلبی که بعداً می‌گویم، محل شاهی است. پس ایمان را پیغمبران دارند، پیغمبر ما هم دارد، مؤمنان و گرویدگان و پیوستگان به او هم، همه ایمان دارند. **«وَقَالُوا»** و گویند، **«سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»** شنیدیم، فهمیدیم، نیوشیدیم^۳، **«سَمِعْنَا»**، نه اینکه

۱. حضرت ادريس بعد از حضرت آدم و شیث به مقام پیامبری برانگیخته شد. طبق روایتی از امام صادق، ایشان به سبب تدریس بسیار به ادريس شهرت یافت. خداوند به‌واسطه این پیامبر، خط و کتابت را به بشر آموخت.

۲. پیامبری که در قوم بنی‌اسرائیل و سالیانی بعد از حضرت عیسی به نبوت برانگیخته شد. ایشان در راه دعوت قوم خود و انذار حاکم آن زمان، متحمل شکنجه‌های بسیار شد.

۳. گوش کردن، درک کردن

به گوشمان خورد. سَمْع، سَمْع یعنی شنوایی؛ حالت شنوایی، غیر از گوش است، گوش به معنای این عضو جارح^۱ خاص، با لفظ اُذُن در عربی تعبیر می‌شود. سمع یعنی شنوایی. شما در فارسی هم می‌بینید، فلان کس را می‌گویید حرف‌گوش‌کن است، فلان کس حرف را می‌شنود. شنیدی چه گفتم یا نه؟ به مخاطبتان می‌گویید، شنیدی چه گفتم؟ خب معلوم است، بین شما نیم‌متر بیشتر فاصله نبود، صدایت تا ده متری هم می‌رفت، معلوم است که شنیده. می‌خواهی بگویی: فهمیدی چه گفتم؟ به مغزت فرو رفت؟ به خورد ذهنت رفت یا نرفت؟ اینها می‌گویند **«سَمِعْنَا»**، ما با تمام وجود فهمیدیم آنچه را که خدا برای ما معین کرده و فرستاده بود. **«وَأَطَعْنَا»** و اطاعت کردیم. یعنی چه؟ یعنی اطاعت ما کورکورانه نبود، اطاعت ما از روی روشنی و آگاهی و سمع بود. **«عُفِّرَانِكَ رَبَّنَا»** آمرزشت، مغفرتت پروردگار ما. پاداشی که از تو می‌خواهیم خدایا، مغفرتت توست و نه چیز دیگر، **«وَأَلَيْكَ الْمَصِيرُ»** بازگشت ما به سوی توست. (که باز در زمینه مسئله بازگشت به سوی خدا بودن، حرف‌های خیلی جالبی هست که در همین سلسله، در فصل معاد از قرآن، ان‌شاءالله توضیح خواهیم داد، اگر زنده بودیم و عمر و فرصتی بود.)^۲

تا اینجا چه فهمیدیم از این آیات؟ این نکته را که ایمان و باور، خاصیت وابستگی به دعوت اسلام است. آدم‌هایی که ایمانی ندارند، باوری

۱. (جرح) اندام و اعضای بدن

۲. متأسفانه فرصت ارائه بحث «معاد» در این سلسله جلسات پیش نیامد.

ندارند، فقط چون دیگران رفتند، اینها هم احتیاطاً دارند می‌روند، اینها در حوزه قلمروی فکر اسلامی داخل نیستند، رودرپایستی هم ندارد، ایمان لازم است. ایمان یعنی باور، به وضوح مطلب را پذیرفتن و قبول کردن، یعنی دنبال یک جاذبه حرکت کردن. اگر این جاذبه در مکتب دین و قرآن نباشد و دل تو را تسخیر نکرده باشد؛ یعنی اگر ایمان در این دل نباشد، این دل مرده است، زنده به نور اسلام نیست، نمی‌شود به آن گفت مُسَلِّم. پس ایمان لازم است. این مطلب اول.

مطلب دوم (که با «۲-» مشخص کردیم در این ورقه‌ها)^۱ این است که ایمان دوجور است. یک‌جور ایمان مقلدانه، متعصبانه؛ چون پدران و بزرگ‌تران باور کرده بودند، ما هم باور کردیم؛ چون در کتاب ما، در حوزه دین ما، این‌جور می‌گویند، ما هم این‌جور می‌گوییم، ولو تو دلیل بیاوری، بیخود آوردی، حرف تو را قبول نمی‌کنیم. این‌هم یک نوع ایمان است، اما ایمانی‌ست یا از روی تقلید یا از روی تعصب، دوجور است. یا از روی تقلید است، مثل عامه مردم؛ از نوع مردم اگر بررسی آقا، از کجا گفتمی که پیغمبر اسلام حق است؟ هیچ نمی‌دانند، هیچ نمی‌دانند! چون پدرها گفتند، چون معلم توی مدرسه گفته، چون مردم کوچه بازار معمولاً می‌گویند پیغمبر حق است، این‌هم می‌گوید پیغمبر حق است. ایمان هم دارد‌ها؛ یعنی واقعاً باورش آمده که پیغمبر حق است، اما این باور از زبان این و آن و از روی تقلید و چشم‌بسته به‌دست آمده است.

۱. به پلی‌کپی انتهای جلسه مراجعه فرمایید.

مثل همین ایمان مقلدانه است ایمان متعصبانه؛ که بعضی‌ها حاضرند العیاذُ بالله به پیغمبرهای دیگر بی‌احترامی کنند، برای خاطر دلخوشی پیغمبر ما! خیال می‌کنند در ملکوت اعلی هم میان پیغمبران تناقض هست: موسی! موسی کی بوده بابا، پیغمبر ما! و متأسفانه این مخصوص طبقه ناآگاه نیست. گاهی در میان طبقاتی که انسان انتظارات بیشتری از آنها دارد، انتظار دارد که بیشتر فهمیده باشند، بیشتر درک کرده باشند، از این‌گونه اشتباهات به چشم می‌خورد که نمونه‌هایش را گاهی گوشه‌کنار دیده‌ایم و لزومی ندارد که بازگو کنیم. این را می‌گویند متعصبانه. چون دین اسلام چنین می‌گوید، این درست است و چون ادیان دیگر می‌گویند، غلط است. چون فلان عمل را ما مسلمان‌ها انجام می‌دهیم، این درست است؛ چون دیگران فلان عمل دیگر را انجام می‌دهند، این غلط است. یک ایمانی دارد، اما این ایمان متکی به دلیل نیست، فقط از روی تعصب است. و تعصب می‌دانید یعنی جانبداری بدون دلیل، جانبداری از روی احساس، نه از روی منطق، این را می‌گویند تعصب. این ایمان مقلدانه و متعصبانه است.

باید برای توجه شما دوستان عرض کنم، آن ایمانی که در اسلام ارزش دارد، ایمان مقلدانه و متعصبانه نیست؛ یعنی ایمان مقلدانه و متعصبانه قیمتی ندارد. دلیل می‌خواهید؟ از ده‌ها دلیل یکی را بگویم و آن یک دلیل این است که ایمان وقتی از روی تقلید و تعصب بود، زائل شدنش هم به آسانی کسب خودِ ایمانِ تقلیدی، آسان است. همان‌طور که بچه، بدون

هیچ زحمتی و شاگرد، بدون هیچ‌گونه تلاشی، از پدر و مادر یا اولیای مدرسه‌اش یک ایمانی را مُفت گرفت، به‌همین صورت هم دزدان ایمان، این ایمان را از او مُفت می‌گیرند. و ناگهان وقتی نگاه می‌کنی، یک نسل بی‌ایمان، ایمان‌ها همه غارت‌زده، از بین‌رفته، ایمان‌ها همه پوچ شده؛ درمقابل شعله‌ی مادیت، ایمان‌ها مثل برفی در چله‌ی تابستان آب شده و به زمین فرورفته. چه کسی را دارم می‌گوییم؟ خیلی عادی و معمولی است که بگوییم نسل جوان، لکن باید عرض کنم که من نمی‌گویم آن نسل بی‌ایمان، نسل جوان است؛ برای خاطر اینکه باز اگر شکوفه‌های ایمان را ما داریم از گوشه‌وکنار، به‌صورت جلوه‌ای، برقی مشاهده می‌کنیم، در نسل جوان داریم مشاهده می‌کنیم، باز مرحبا به نسل جوان که دنبال ایمان غیر تقلیدی و غیر متعصبانه و از روی آگاهی هستند. نه‌خیر، بنده نسل قبل از جوان را می‌خواهم بگویم، این نسل قبل از جوان اجتماع ما، اینهایی که به یک چیزهایی، به‌صورت یک ایمان‌های کوری عقیده دارند؛ البته که به مجلس روضه‌خوانی می‌رود، البته که به نماز جماعت، اگر پا بدهد می‌رود، اما چون از روی منطق نیست، چون از روی آگاهی و شعور و درک نیست، خیلی آسان حاضر است مسجد را هم به آتش بکشد، امام حسین را هم پامال کند و برای آن چیزی که برایش ارزش واقعی دارد، همه‌ی اینها را فدا کند، کمااینکه می‌کنند، کمااینکه می‌بینیم می‌کنند. و ما امروز یکی از بدبختی‌هایمان، مواجهه‌ی با نسل قبل از جوان است. آنهایی که از آگاهی‌ها و روشن‌بینی‌های خاص نسل جوان امروز

مسلمان محروم ماندند، از آن ایمان عمیقِ راسخِ مصون‌مانده از آسیبِ زمانِ دو نسل قبل هم، متأسفانه محروم ماندند. نه آن درک و شعور و آگاهی هست که بتواند در سایه آن درک، یک ایمان مستقری در خود به وجود بیاورد و قید پول و مقام و شهرت و محبوبیت و رفاه و آسودگی را بزند و نه یک صندوقچه محکم و حصار قویِ مستحکمی، مثل دو قرن پیش و یک قرن پیش در اطرافش هست که ایمانش را در صندوق‌خانه اقلأً حفظ کند، ولو همان ایمان مقلدانه را.

آخر در صد سال قبل، این همه راهزنِ فکر و ایمان و عقیده وجود نداشت. آن روز هنوز دست‌های دشمن، آن انگشت‌های خائن، در داخل پیکر جامعه ما آن چنان راه نیافته بودند. هنوز نقشه‌ها به این نتیجه نرسیده بود که باید ایمان مذهبی اصیل مردم را از آنها گرفت تا بتوان هر بلایی سرشان آورد، اینها بعد شد. این نسل ماقبلِ جوان، این نسلی که امروز جوان نیست و جوانِ دیروز است، امروز در معرض یک سیل بنیان‌کن ایمان و عقیده قرار دارد و درمقابل این سیل، یک ایمان مستحکمی هم اقلأً ندارد. خوشا به حال آن کسانی که ایمان خود را از روی آگاهی، از روی درک، از روی شعور، از روی فهم انتخاب می‌کنند. سیل می‌آید درخت‌های تناور را می‌برد، اما آن گیاهی که اگرچه باریک و نازک و لطیف است، اما دو برابر خود، ریشه‌اش زیر زمین است، او همچنان سالم می‌ماند، او می‌ماند. آنچه که از بنیان است، زائل‌شدنی نیست با این حرف‌ها.

به‌هرصورت، این یک حقیقت و یک نکتهٔ مسلم است در اسلام؛ برادران!

ایمان ارزشمند، ایمان آگاهانه است، ایمان توأم با درک و شعور است، ایمانیست که از روی بصیرت، با چشم باز، بدون ترس از اشکال، به وجود آمده باشد. آن ایمانی که فلان مرد مسلمان دارد، برای نگه داشتنش باید بگوییم روزنامه بخواند، فلان کتاب را بخواند، در کوچه بازار راه نرود، با فلان کس حرف نزند، سرما و گرما نخورد، آفتاب و مهتاب نبیند، تا بماند؛ این ایمان متأسفانه نخواهد ماند. ایمانی لازم است که آن چنان آگاهانه انتخاب شده باشد که در سخت ترین شرایط هم آن ایمان از او گرفته نشود. ﴿الْأَمَنُ أَكْرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾، دربارهٔ عمار یاسر، آیهٔ قرآن می گوید: اگر در زیر شکنجه، برای خاطر آنکه دشمن را از خود لحظه‌ای منصرف کنی، یک جمله گفتی، بگو، ایمان تو ایمانی نیست که با شکنجه از قلبت زائل بشود. آن ایمانی که خَبَّاب بن اَرْت دارد، آهن را داغ می کنند به گردنش می چسبانند، شوخی نیست، آهن گداخته را به بدنش نزدیک می کردند و به پوست بدنش می چسبانیدند، این به خاطر آن ایمان آگاهانه عمیقش، دست برنمی داشت، ایمان این است.

ایمان از روی روشنی، از روی درک، از روی فکر، با محاسبه های صحیح وقتی که انجام گرفت، آن وقت لازم نیست ما این ایمان را در پارچه و در کهنه و در صندوقچه و در صندوق خانه بگذاریم که مبادا گرما و سرما و گرد و خاک و غبار به آن آسیب برساند؛ آسیبی به آن نمی رسد.

این ایمان‌های ناشعورانه است که آدم مدام دل‌دل دارد، دغدغه دارد؛ مبادا، مبادا، مبادا. اگر بخواهیم ایمان‌ها استوار باشد، اگر بخواهیم ایمان‌ها زائل نشود، اگر بخواهیم ایمان، ایمان آگاهانه باشد، باید دائماً آگاهی بدهیم به آن کسانی که می‌خواهیم مؤمن باشند. از آگاه شدن اینها واهمه نکنیم، از چشم‌وگوش بسته‌ماندن اینها لذت نبریم. راهش این است تا خوب مایه آگاهی در مغزها و دل‌ها و فکرها به‌وجود بیاید و با آن آگاهی، یک ایمان صحیح، مستحکم، یک بتن‌آرمه^۱ در دل او بنا بشود، آن وقت با توپ شریپل^۲ هم به‌قول جوان‌های قدیمی، زائل‌شدنی نیست. اسلام می‌گوید ایمان، آگاهانه باید باشد. این آیاتی که در آخر سوره آل‌عمران است، ایمان آگاهانه را به ما معرفی می‌کند.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳، اینها مقدمه است، ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین ﴿وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ آمد و رفت شب و روز، ﴿لَايَاتٍ﴾ همانا نشانه‌هایی است، برای گیج‌ها؟ برای بی‌هوش‌ها؟ برای آنان که نمی‌اندیشند؟ ابداء! ﴿لأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ برای خردمندان. خردمند، آن‌که دارای خرد و نیروی فهمیدن است و او همه

۱. بتنی که با گذاشتن می‌لگردد تقویت شده است.

۲. نوعی توپ قدیمی است که داخل گلوله اصلی آن گلوله‌های متعدد منفجره قرار می‌دهند. گلوله اصلی پس از شلیک، در مسیر خود و نزدیک به هدف منفجر می‌شود و گلوله‌های داخل خود را آزاد می‌کند که در منطقه بزرگی فرو می‌ریزند و باعث تلفات فراوان می‌شوند.

۳. سوره مبارکه آل‌عمران / آیات ۱۹۰ تا ۱۹۳

مردمند، در صورتی که فکر و هوششان را به کار بیندازند. و الا خردمندها از اول ولادت با یک آرم مخصوصی جدا نشدند که بگوییم ما جزو آنها نبودیم و خردمند نمی‌توانیم بشویم و خردمندان چنین و چنانند، نه؛ خردمند یعنی همه ما مردم، با سه میلیارد انسانِ دیگر که در دنیا هستند، همه خردمندند، به شرط آنکه این نیروی خرد را که در آنها هست، یک‌خُرده به کار بیندازند. این ماشین را اگر پول دادید خریدید، در خانه گذاشتید، بازش نکردید، از آن کار نکشیدید، بعد از مدتی بگذرد، سراغش بروید، می‌بینید کارآمدی ندارد، کارایی ندارد، زنگ زده است، اگر زنگ‌زده هم نباشد، رُو و روان نیست. تقصیر ماشین نبود، تقصیر تو بود که به کارش نزدی. اولی‌الالباب یعنی آنها که نیروی فکر و اندیشه و خرد را به کار می‌زنند تا خردمند می‌شوند.

چه کسانی‌اند اولی‌الالباب؟ ببینید، اینجا یکی از نکات لطیف قرآن است. وقتی که اولی‌الالباب را می‌خواهد بگوید، خردمندان را می‌خواهد بگوید و می‌خواهد معرفی بکند، اگر مردم معمولی بخواهند معرفی کنند، می‌گویند خردمند آن کسی است که در همه امور زندگی‌اش پیشرو است، در هیچ کار سرش کلاه نمی‌رود، در کاسبی‌ها، در پُلْتیک‌ها،^۱ در سیاست‌بازی‌ها، در معارضة‌ها و مقابله‌های با حریف‌ها، همه جا دستِ او روی دست حریف‌هاست. قرآن چون هیچ‌یک از این بازیگری‌ها را قبول ندارد، چون ارزش واقعی را برای انسان، اتصال و ارتباط با خدا می‌داند، خردمند را

به این صورت معرفی می‌کند؛ خردمند از نظر قرآن آن کسی است که این عالی‌ترین ارزش‌ها را بیش از همه چیز و همه کس مورد نظر داشته باشد. **«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ»** آن کسانی‌اند خردمندان که یاد می‌کنند خدا را، **«قیاماً»** در حال ایستاده، **«وَقُعُوداً»** در حال نشسته، **«وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»** در حال به یک پهلو افتاده. یعنی در همه حال، در همه حال به یاد خدایند. اما این به یاد خدا بودن به معنای یک حالت عرفانی خلسه‌آمیز درویش‌مآبانه نیست که بعضی دلشان خوش باشد که خیلی خب، ما هم همیشه به یاد خداییم، همیشه هو می‌زنیم، نه؛ به یاد خدا بودنِ فعال، به یاد خدا بودنی که عملی محسوب می‌شود. چطور مگر؟

«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و می‌اندیشند در آفرینش آسمان‌ها و زمین، در حال تفکرند. ببینید اولی‌الالباب، خردمندان آن کسانی‌اند که در حال تفکر باشند، **«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»**. بعد که این تفکر و اندیشمندی را انجام می‌دهند، به زبان دل و زبان ظاهر چنین می‌گویند: **«رَبَّنَا»** پروردگار ما! **«مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ»** این را به بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو از این کار که به بیهوده بیافرینی؛ یعنی مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقطه یک ایدئولوژی.^۱

هر ایدئولوژی زندگی‌ساز، نقطه اساسی‌اش این است که من اینجا برای کاری هستم. اگر معتقد به خداست، می‌گوید مرا برای کاری آوردند؛ اگر معتقد به خدا نیست، می‌گوید من به هر حال کاری دارم اینجا. ببینید

۱. مجموعه اعتقادات، جهان‌بینی

اساسی‌ترین نقاطِ یک فلسفهٔ فکری که الهام‌بخش یک زندگی فردی و اجتماعی بشود، همین است: **﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾**. الهی است، معتقد به خداست؛ لذا می‌گوید پروردگار ما، تو این آسمان و زمین را، این همه غوغا را، به بیهوده و پوچی نیافریده‌ای، **﴿سُبْحَانَكَ﴾** تو از این منزّه و پیراسته‌ای که کار بیهوده بکنی؛ پس من مسئولیتی دارم، پس من باید راهی را بپیمایم، پس من درمقابل این نظم عجیب و شگفت‌آور، یک نقطه‌ای هستم و برای کاری. در این نظم عجیب، یک جایی هم من دارم که اگر آنجا را به‌صورت درست و صحیح، آن عمل را به‌صورت آن‌چنانی که تو خواسته‌ای انجام ندهم، این نظم را خراب کرده‌ام. **﴿سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾** پس ما را از شکنجهٔ آتش محفوظ و مصون بدار؛ آتش قیامت، که با وجود اینکه واقعیتهای است، سمبل آتش قهر و خشم و انتقام خدا و تکوین عالم نیز هست.

باید دقت کنید، اینها همه مقدمه است، مقدمه است برای اینکه ایمان آگاهانه را از توی این آیات، درست لمس کنیم، باید تا حالا خود دوستان توجه پیدا کرده باشید که چگونه آگاهی از این آیات متصاعد می‌شود، برمی‌خیزد؛ اما حالا دقت کنید. **﴿رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ﴾** پروردگار ما، آن کسی را که تو به آتش وارد کنی، رسوا و خوار و زبون کردی، **﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾** و ستمگران را که تو داخل آتش کردی، هیچ یاور و پشتیبانی نیست، نه از تکوین و نه دستی از غیب، به‌هیچ‌صورت. یعنی آن کسانی که در راه ظلم و ستم، در راه کفر و نفاق، در راه باطل حرکت

می‌کنند، محکوم به زوال و نیستی‌اند، هیچ‌چیزی در این عالم آنها را حمایت نمی‌کند.

خب، ﴿رَبَّنَا﴾، این خردمندانِ باهوش، این اولی‌الالباب، این متفکران در آسمان و زمین، این کسانی که فهمیده‌اند که در این جهان به بیهوده نیامده‌اند و این جهان به بیهوده آفریده نشده است، ادامه سخن می‌دهند - می‌رسیم اینجا به ایمان - می‌گویند: ﴿رَبَّنَا﴾ ای پروردگارِ ما، ﴿إِنَّا سَمِعْنَا﴾ ما شنیدیم و فهمیدیم، با گوشِ تن و با گوشِ دل، ﴿مُنَادِيًا﴾ منادی و غریب‌دهی را که ﴿يُنَادِي لِلْإِيمَانِ﴾ برای ایمان ندا می‌کرد، صَلايِ اِیْمَانِ می‌داد، ﴿أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ﴾ می‌گفت به پروردگارتان ایمان بیاورید، ﴿فَأَمَّا﴾ آن وقت ما ایمان آوردیم. چه جور ایمانی آوردند اینها؟ یک نفر گفته ایمان بیاورید، ایمان آوردند؟ نه؛ اینها همان اولی‌الالبابند، همان متفکرانند. این منادی ممکن است به ظاهر پیغمبری باشد، اما در باطن، پیامبر عقل و تفکر و بینش آنهاست که آنها را به سوی ایمان خدا فرامی‌خواند و دعوت می‌کند. پس منادی به آنها گفته ایمان بیاورید، آنها از روی بینش، از روی درک، از روی شعور و آگاهی کامل ایمان آوردند. این جور ایمانی در اسلام مطلوب است: ایمان آگاهانه. خب، این هم مطلب دوم.

یک مطلب سوم هم هست که آن را خیلی مختصر عرض می‌کنم؛ (چون یک مقداری از وقت اول جلسه‌مان گرفته شد متأسفانه.) مطلب سوم این است که چون ایمان آگاهانه از نظر اسلام مطلوب است، چون که

خدای متعال ایمان ناآگاهانه را قبول ندارد و ارج و ارزشی برایش قائل نیست؛ لذا چندین جای قرآن، ایمان‌های کورکورانه مقلدانه متعصبانه، که غالباً هم این جور ایمان‌ها آدم را با مغز به زمین می‌کوبند، این چنین ایمان‌هایی را با شدت توبیخ می‌کند. یک آیه‌اش را اینجا نوشتیم که اگر بخواهم پیدا کنم در قرآن یک قدری مشکل می‌شود.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ﴾ - صحبت از کافران و مرتجعان است - و چون به آنان گفته شود که بیایید به سوی آنچه خدا فرستاده است و بیایید به سوی پیامبر. (آن جوری که من ترجمه کردم اینجا: و چون به آنان گفته شود که بیایید و آنچه را خدا فرستاده و پیامبر می‌آموزد، بیازمایید و بفهمید.) خب بیایید نزدیک بفهمید دیگر، بیایید گوش کنید، ببینید چه می‌گوید پیغمبر، حرفی دارد پیغمبر؟ جوابشان چیست؟ به جای اینکه بیایند، به جای اینکه فکر کنند، به جای اینکه سعی کنند تا بفهمند و راهشان را انتخاب بکنند، ﴿قَالُوا﴾ گویند: ﴿حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ راه و رسمی که پدران خود را بر آن یافتیم، ما را بس. ما دنبال این حرف‌های تازه نمی‌رویم. کافر، به گفته یکی از محققین، کفار در قرآن، همه جا یک اسم و تعبیر دیگری هستند از مرتجعان قرن‌ها و عصرها. همه جا پیغمبر، روشن فکر زمان است، حرف نو دارد، راه نو دارد، به سوی نو دعوت می‌کند، اما کافران و مخالفان، متعصبان و مقلدان و متحجران و مرتجعانی هستند که راه نوی او را نمی‌پسندند و نمی‌پذیرند.

حرفشان هم این است که: ره چنان رو که رهروان رفتند! ما، پدر، مادرهایمان را این جور ندیدیم، ما پدرهایمان را جور دیگری دیدیم، می‌خواهیم همان جور بفهمیم، همان جور عمل کنیم. آن وقت قرآن در جواب چه می‌گوید؟ ﴿أَوَلَوْ كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾، اینها کار این تقلید از پدران را به آنجا رساندند که: هرچند پدرانشان چیزی نمی‌دانستند و راه نمی‌یافتند نیز، (متأسفانه ترجمه این فراز اخیر، این جمله اخیر از آیه، اینجا نوشته نشده، لکن من در آن کاغذ نوشته بودم و فراموش شده ظاهراً که نوشته بشود.) به هر صورت، قرآن به اینها می‌گوید: ولو پدرهایتان هیچ چیز نمی‌فهمیدند، هیچ راهی نمی‌یافتند، نمی‌توانستند درست خیر و شرّ خودشان را بفهمند، باز هم شما از آنها تقلید می‌کنید؟ ببینید تقلید را چطور ملامت و شماتت می‌کند.

(خب، حالا این آیات آخر سوره آل عمران را، تلاوت گر عزیز ما جناب آقای فاطمی امروز تلاوت می‌کنند. بعد از آنی که تمام شد، من دو مطلب دارم که می‌خواهم عرض بکنم و خواهش می‌کنم که آقایان کاملاً دقت کنید، بعد از تلاوت ایشان بلند نشوید، تا من بلند شوم و دو مطلب می‌خواهم عرض بکنم، جناب آقای فاطمی بفرمایید.)

۱. این نصیحت قبول کن از ما / تا درآیی به جنت المأوی
 ره چنان رو که رهروان رفتند / راه رفتند و راه را رفتند (شاه نعمت‌الله ولی)

(شنبه چهارم رمضان ۱۳۹۲) ایمان از روی آگاهی

در این تلاوت، موضوعات زیر با تأمل و دقت بدست میآید:

۱- ایمان با اصول و مبانی عقیدتی، یک خصلت برجسته‌ی پیامبر خدا و پیروان او است

أَمَّا الرَّسُولُ فَمَا نُزِّلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ - پیامبر آنچه از جانب پروردگارش بر او نازل گشته مؤمن و گرویده است
وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَأَتْهُ وَرُسُلَهُ وَمِنْهَا هَآئِنَا أَوْرَدَهُ اللَّهُ جَعَلَ قُرْشًا كَفَرَ وَكَثَابًا شَرًّا
لَا تُنْفِقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ - (گویند) میان همه‌ی پیامبران و تفاوت نمیکردیم (چه رافرساده و ماورفراستاد)
وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا - (گویند) شنیدیم (فهمیدیم) و فرمان بردیم ...
(پذیرش وحی)

عُرَانِكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِير - مغزرت تو را جوییم - پروردگارا! - و بازگشت همه بسوی توست (سوره نبر آیه ۲۸)

۲- ولی این ایمان، از روی شعور و آگاهی و فهم است، نه تور کورانه و از روی تقلید:

در آیات زیر، نشانه‌ی بارزی از این آگاهی را میتوان مشاهده کرد:

إِن فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ - به یقین، در آفرینش آسمانها و زمین

وَالْخِلَافِ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ - و آمد و رفت شب و روز

آيَاتِ لَدُنِّي الْأَكْبَابِ الَّذِينَ يُذَكِّرُونَ اللَّهَ تَمَامًا وَقَعُودًا عَلَىٰ جُوهِهِمْ {نشانه‌های روشنی است برای خردمندان
آنها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و سید بچلو
خراشیده یاد میکند
وَيَسْقُرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ - و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا، سُبْحَانَكَ - (و بدل زبان میگویند) پروردگارا! اینها را با بیهودگی نیافریده‌ای، و تو از بیهودگی
منزه و پیراسته‌ای!

فَتَنَا عَذَابَ النَّارِ - پس ما را از شکنجه‌ی آتش محفوظ بدار

رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا مَنْ تَدْعُوا لِنَا فَحَدَّ الْأَنْزِيَّة - پروردگارا! بیگمان هر که را با آتش در افکنی، زبون سراقتند که شناخته‌ای

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ - و دستمگران را هیچ باور و مددنی نیست.

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ

پروردگارا ما (بگوش دل و بافتگر در پدیده های خلقت)
صدای ندا کننده ای را که به ایمان فراخواند

أَلَمْ يَأْمُرْنَا بِالْإِيمَانِ - (دستی گفت) به پروردگارتان ایمان آورید

فَأَمَّا... - و در پاسخ این ندای تکوین، ایمان آوریم...

(دنباله آیات صفتی قبل)

۳- ولنا ایمان های متعصبانه یا مقلدانه ای که کافران و مخالفان به افکار پوشتانی خود
می ورزیدند، بدست محمد و مورد تخطئه است. به لحن توبیخ آمیز و پر مغزای این آیه گوش کنید:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ

و چون به آنان گفته شود که بیایید و آنچه را خدا فرستاده و پیامبر
می آموزد، بیایید و بفرمایید

قَالُوا احْسَبْنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْكَ آيَاتِنَا - گویند: راه و رسم که پدیدار خود را بر آن یافتیم
ما را ببین...!

أَوَلَمْ كُنْ آيَاتُهُمْ لَمَّا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ كَلَّا يَهْتَدُونَ

(سوره مائده آیه ۱۰۴)